

Analysis of the Failed Relationship of the Venetians with Shah Tahmasb Safavid Based on Untranslated Italian Sources

Mohammad Hassan Rahimian*
Mohammad Ali Ranjbar**

Abstract:

The reign of Shah Tahmasb Safavid (1524-1576 AD) witnessed many changes in Iranian foreign policy. In this transformation, the independent variable was the Ottoman problem. For the cautious Safavid king, the main foreign policy priority was to de-escalate tensions with the Ottoman government, so that the dependent variable (i.e. relations with European governments) including Venice, was affected by relations with the Ottomans. If before the conclusion of the Amasya Peace Treaty (1555 AD), the Venetians hoped to unite with Iran against the Ottomans, after the conclusion of this treaty, their efforts failed. The sudden withdrawal of the Venetians from the request for an alliance with Iran, which took place after the dispatch of Membre and their peace with the Ottomans (1539 AD), angered Shah Tahmasb. With the death of Suleiman (1566 AD) and the coming to power of Salim II, he annulled the previous treaties with the Venetians and threatened them, causing the Venetians to reconsider their alliance with Iran. After concluding a Lega Santa with some European governments, Khajeh Ali Tabrizi and Di Alessandri went to Tahmasb's court to test the process of unification, but Tahmasb never welcomed the Venetian ambassador. The bitter experience of Membre's embassy, the conclusion of the Amasya peace treaty, the existence of internal problems such as the Rebellion in Ghilan, Di Alessandri's impatience, Tahmasb's insistence on taking practical action by the European Union, and the fear of Turkish unease caused Shah not to pay attention to the ambassador of Venice. This was a bitter end to the Venetians' relationship with Shah Tahmasb.

Introduction:

The long period of Shah Tahmasb had a great impact on the consolidation and strength of the Safavid dynasty. During her reign, the Venetians, who were under increasing and crushing Ottoman blows, twice decided to test the alliance with Iran against the Ottomans, which dates back to the time of Uzun Hassan Aq Quyunlu, but several factors prevented this alliance from ever forming. The present study tries to deal with this issue from a new angle (i.e. the study of untranslated Italian language sources). Untranslated sources refer to those sources that have been written in Italian but have not been translated. Among these sources are consular reports and letters in the archives of the government of Venice, some of which were collected in 1282 AH/1865 AD by Guglielmo Berchet (1913-1833 AD) and under the published book *The Republic of Venice and Iran (La repubblica di Venazia e la Persia)*. Another important source

* PhD Graduate, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Shiraz University, Shiraz, Iran

** Associate Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Shiraz University, Shiraz, Iran

(Corresponding Author) Ranjbar@shirazu.ac.ir

is the collection of reports of the Venetian ambassadors to the Senate (*le relazioni dell'ambasciatori veneti al senato*) compiled by Alberi. In general, the aim of this research is to find the cause(s) and the reason(s) for the non-realization of the union of Iran and Venice, despite the great efforts and enthusiasm of the Venetians, based on reading Italian untranslated sources.

Materials and Methods:

The present article, with a descriptive-analytical approach and based on library studies, seeks to find the answer to this question: what was the reason for the failure of the Venetians to establish an alliance with Shah Tahmasb?

Discussion of Results and Conclusions

In 1539 AD, the Venetians sent Michel Membre to the court of Shah Tahmasb and demanded an alliance with Iran against the Ottoman Turks. But when the Venetian ambassador was at the court of Iran, the Venetian government made peace with the Ottomans, which was accompanied by the unhappiness of Shah Tahmaseb and the dismissal of the Venetian ambassador. It was a pact that Tahmaseb was not willing to break in any way.

With the beginning of the reign of Salim II and his invasion of Cyprus and other Venetian conquests, a holy alliance was formed in Europe to oppose the Turkish sultan, and for this purpose, Khajeh Ali Tabrizi and Vincenzo Di Alessandri left for Iran to fight Shah Tahmaseb for an alliance. They call against the Ottomans. But for some reason, he, who was a cautious emperor and did not have a good mentality about the Venetians because of the issue of membership, did not accept the Venetian ambassador. Concerns about the unrest in Ghilan have been exacerbated, and the Shah, who did not want to worry about the Ottomans by accepting a Venetian ambassador, used his excuse. Seeing practical action on the part of the Europeans, he ordered the ambassador to be released. An action that disappointed the Venetians and led them to make peace with the Ottomans.

Keywords:

Shah Tahmasb, Michele Membre, Ottoman, Venetian, Vincenzo Di Alessandri.

References:

1. Alberi, E. (1839). *Relazioni Degli Ambasciatori Veneti al Senato*. Firenze: Insegna di Clio.
2. Berchet, G. (1865). *La Repubblica di Venezia e la Persia*. Torino: G.B. Paravia e Comp.
3. Capponi, N.(2012), *Lepanto 1571, la lega santa contro l'impero ottomano*. Milano:ISBN 978-88-565-0202-2.
4. Doglioni,G. N. (1622), *Compendio storico universale di tutte le cose notabile sucesse nel mondo dal principio della sua creation finhora*, Venetia: apresso Nicolo Misserini.
5. Guazzo, M. (1555). *Historia di Marco Guazzo di Tutti I Fatti Degni di Memoria del Mondo*. Vinegia: Apresso Gabriel Giolito.
6. Paruta, P. (1645). *Historia Vinetiana*. Vinetia: Presso Tomaso Giunti e Francesco Baba.
7. Viallon, M. (2003), *Guerre e paci veneto-turche dal 1453 al 1573*, HAL Id: halshs-00565464,. Luisa Secchi Tarugi. Guerra e pace nel Rinascimento, Jul 2003, Chianciano-Pienza, Italy. pp.47-60

فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی (نوع مقاله: پژوهشی)
معاونت پژوهش و فناوری دانشگاه اصفهان
سال پنجاه و ششم، دوره جدید، سال دوازدهم
شماره سوم (پیاپی ۴۷)، پاییز ۱۳۹۹، صص ۱۱۲-۹۹
تاریخ وصول: ۱۳۹۹/۹/۳، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۳/۹
Doi: [10.22108/JHR.2021.125948.2097](https://doi.org/10.22108/JHR.2021.125948.2097)

واکاوی رابطه نافرجام ونیزیان با شاه تهماسب صفوی: براساس منابع ترجمه‌نشده ایتالیایی

محمدحسن رحیمیان* - محمدعلی رنجبر**

چکیده

دوران طولانی سلطنت شاه تهماسب صفوی (۱۵۲۴ تا ۱۵۷۶ م/ ۹۳۰ تا ۹۸۴ ق)، شاهد دگرگونی‌های فراوانی در سیاست خارجی ایران بود. در این دگرگونی، مسئله عثمانی متغیر مستقل بود. برای شاه محتاط صفوی، تنش‌زدایی با حکومت عثمانی اولویت اصلی سیاست خارجی بود؛ به طوری که متغیر وابسته، یعنی رابطه با دولت‌های اروپایی از جمله ونیز، از رابطه با عثمانی تأثیر می‌گرفت. اگر تا پیش از انعقاد پیمان صلح آماسیه (۹۶۲ ق/ ۱۵۵۵ م) ونیزیان به اتحاد با ایران علیه عثمانی امید داشتند، پس از انعقاد این پیمان، تلاش آنها با شکست روبه‌رو شد. انصراف ناگهانی ونیزیان از درخواست اتحاد با ایران که در پی اعزام میکله ممبره (Michele Membré) صورت گرفت و صلح آنها با عثمانی (۹۴۶ ق/ ۱۵۳۹ م)، خشم شاه تهماسب را برانگیخت و سفیر ونیزیان را مرخص کرد. با مرگ سلطان سلیمان قانونی (۹۷۴ ق/ ۱۵۶۶ م) و به حکومت رسیدن سلطان سلیم دوم، نامبرده با لغو معاهده‌های پیشین با ونیزیان و تهدید آنها باعث شد این دولت‌شهر ایتالیایی بار دیگر به فکر اتحاد با ایران بیافتد. به همین منظور، پس از انعقاد پیمان مقدس با برخی از دولت‌های اروپایی، خواجه‌علی تبریزی و وینچنتزو دی آلساندري (Vincenzo di Alessandri) روانه دربار شاه تهماسب شدند تا روند اتحاد را بیازمایند؛ اما شاه تهماسب هرگز به سفیر ونیزی روی خوش نشان نداد.

عواملی چند باعث شد شاه تهماسب به سفیر ونیز توجهی نکند و با وجود اصرار سفیر و برخی شاهزادگان صفوی، حتی او را به حضور نپذیرد. این عوامل عبارت بودند از: تجربه تلخ سفارت میکله ممبره به ایران، انعقاد پیمان صلح آماسیه، وجود مشکلات داخلی مانند ناآرامی‌های گیلان، ناشکیبایی دی آلساندري، اصرار شاه تهماسب مبنی بر مشاهده اقدام عملی از سوی اتحادیه اروپایی و ترس از ناراحتی ترک‌ها از باریافتن دی آلساندري. این پایانی تلخ بر ارتباط ونیزیان با شاه تهماسب بود.

واژه‌های کلیدی: شاه تهماسب، عثمانی، میکله ممبره، وینچنتزو دی آلساندري، ونیزیان.

* دکترای تخصصی گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران rahimianmh@yahoo.com

** دانشیار گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران (نویسنده مسؤول) ranjbar@shirazu.ac.ir

مقدمه

منتشر شد؛ اما مبنای کار این پژوهش، اسناد پیوستی کتاب برشه است که ترجمه نشده است. برشه سیاست‌مدار و مورخ ونیزی بود که در بازنویسی تاریخ ونیز، آثار مهمی به رشته تحریر درآورد.

منبع مهم دیگر، مجموعه گزارش‌های سفیران ونیز به سنا (le relazioni dell'ambasciatori veneti al senato) است که آلبری (Alberi) گردآوری کرده است. این گزارش‌ها نهایت اهمیت را دارند؛ زیرا سفیران و مأموران ونیزی به صورت رسمی و خطاب به سنای ونیز نوشته‌اند و در آنها رعایت امانت و صحت مطالب در اولویت قرار دارد.

آثار پائولو پاروتا (Paolo Paruta)، مورخ و سیاست‌مدار معروف قرن دهم قمری/شانزدهم میلادی ایتالیا که دستی در سیاست خارجی ونیز داشت، نیز شایان اهمیت است.

بررسی پیشینه پژوهش نشان می‌دهد روابط شاه تهماسب با ونیزیان تاکنون به طور مستقل بررسی نشده است. درباره روابط خارجی ایران عصر صفوی، کتاب‌ها و مقاله‌هایی به رشته تحریر درآمده است که در این آثار به روابط خارجی زمان شاه تهماسب نیز اشاره شده است؛ برای نمونه، عبدالرضا هوشنگ مهدوی در کتاب *تاریخ روابط خارجی ایران* صفحاتی را به روابط خارجی زمان شاه تهماسب اختصاص داده است؛ اما در این کتاب به روابط با ونیزیان اشاره نشده است. یا علی بیگدلی در مقاله‌ای با نام «روابط خارجی ایران عصر صفوی» تنها یک سطر را به ونیزیان اختصاص داده است.

به طور کلی، مسئله این پژوهش علت‌یابی و دلیل‌کاوی تحقق نیافتن اتحاد ایران و ونیز، با وجود تلاش‌ها و اشتیاق فراوان ونیزیان، برپایه باخوانی منابع ترجمه‌نشده ایتالیایی است.

دوران طولانی حکومت شاه تهماسب (۹۳۰ تا ۹۸۴ق/۱۵۲۴ تا ۱۵۷۶م)، در تثبیت و استحکام سلسله صفوی تأثیر فراوانی گذاشت. شاه محتاط صفوی که در خردسالی به سلطنت رسید، پس از پشت‌سر گذاشتن ناملایمات بسیار، با تدبیر فراوان موفق شد آرامش را به ایران بازگرداند؛ اما قدرت روزافزون عثمانی این آرامش را همواره تهدید می‌کرد. در دوران سلطنت شاه تهماسب، ونیزیان که زیر ضربه‌های فزاینده و خردکننده عثمانی قرار داشتند، دو بار تصمیم گرفتند روند اتحاد با ایران علیه عثمانی را بیازمایند؛ تصمیمی که از زمان اوزون حسن آق‌قویونلو سابقه داشت؛ اما عوامل متعددی باعث شد این اتحاد هرگز شکل نگیرد.

حال این پژوهش تلاش می‌کند از زاویه‌ای جدید، یعنی بررسی منابع ترجمه‌نشده ایتالیایی زبان، این مسئله را بررسی کند. منظور از منابع ترجمه‌نشده آن دسته از منابعی است که به زبان ایتالیایی نگاشته شده است؛ اما ترجمه نشده است. گزارش‌های کنسولی و نامه‌های موجود در آرشیو دولت ونیز از جمله این نامه‌هاست که برخی از آنها را گولیلمو برشه (Guglielmo Berchet) (۱۸۳۳ تا ۱۹۱۳م) در سال ۱۲۸۲ق/۱۸۶۵م جمع‌آوری کرد و در ادامه کتاب *جمهوری ونیز و ایران (La repubblica di Venazia e la Persia)* منتشر کرد.

اهمیت اسناد پیوستی کتاب برشه به این علت است که تنها منبعی است که نامه‌های رسمی دی‌آلساندری، سفیر ونیز به دربار شاه تهماسب، را دربردارد. ترجمه بخشی از کتاب برشه را برای نخستین بار در زمان قاجار فردی به نام یوسف‌خان مؤدب‌الملک انجام داد. اثری که در سال ۱۳۹۲ش با تصحیح محسن بهرام‌نژاد

سیاست خارجی شاه تهماسب؛ مبانی و ضرورت‌های روابط سه‌جانبه

از شاه تهماسب در حکم پادشاهی محتاط و محافظه‌کار نام برده شده است. او برخلاف پدرش، شاه اسماعیل اول، بی‌باک و بی‌پروا نبود و شاید همین عامل باعث شد پنجاه و چهار سال سلطنت کند. به طور کلی، سیاست خارجی شاه تهماسب از عواملی چند اثر می‌پذیرفت که مسئله عثمانی تأثیرگذارترین آنها به شمار می‌رفت. شاه تهماسب به خوبی می‌دانست قدرت سلطان سلیمان قانونی (۹۲۶ تا ۹۷۴ ق/ ۱۵۲۰ تا ۱۵۶۶ م) به مراتب از پدرش، سلطان سلیم اول (۹۱۸ تا ۹۲۶ ق/ ۱۵۱۲ تا ۱۵۲۰ م)، بیشتر است. همین امر باعث شد در بیشتر مواقع، در مقابل هجوم چندین باره سلطان ترک به ایران، روش درگیرنشدن مستقیم را در پیش بگیرد و به سیاست مشهور به زمین‌های سوخته روی بیاورد. «نواب اعلی فرمودند که من به دستور پدرم نمی‌کنم. این خصم به غایت قوی است با او چهره نمی‌شوم» (بوداق قزوینی، ۱۳۷۵: ۱۷۰).

شاه تهماسب که پس از لشکرکشی چهارم سلطان سلیمان به ایران با او پیمان صلح آماسیه را منعقد کرد، حاضر نبود به هیچ قیمتی معاهده مزبور را برهم زند. یکی از علت‌های توجه نکردن او به پیشنهادهای اروپایی‌ها، به ویژه ونیزیان، برای اتحاد علیه ترک‌ها نیز از همین امر نشئت می‌گرفت. شاه تهماسب سفیر ونیزیان، یعنی وینچنزو دی آلساندرو را به حضور نپذیرفت؛ اما درحقیقت، این رفتار شاه ایران در گذشته ریشه داشت.

در دوران شاه تهماسب، ونیزیان نخستین بار میکله ممبره را در سال ۹۴۶ ق/ ۱۵۳۹ م به ایران فرستادند تا پیشنهاد اتحاد دو دولت را مطرح کند. با برقراری پیمان صلح بولونیا (Congresso di Bologna) در

سال ۹۳۵ ق/ ۱۵۲۹ م و آسودگی خاطر جمهوری ونیز از اروپا، این دولت تصمیم گرفت سفیرانی به دربار شاه تهماسب اعزام کند تا روند اتحاد علیه عثمانی را بیازماید. صلح بولونیا نتیجه کنگره‌ای در شهر بولونیا بود که برای اجرای معاهده بارسلونا (pace di Barcellona) (شوال ۹۳۵ ق/ ژوئن ۱۵۲۹ م) برگزار شد. براساس معاهده بارسلونا پاپ کلمنت هفتم، امپراتور کارلوی (شارل) پنجم، دوک‌های ساووی (Savoia)، مانتوا (Mantova)، میلان، سفیران ونیز، فرارا (Ferrara)، سیه‌نا (Siena)، لوکا (Luca) و اوربینو (Urbino) متعهد شدند به اختلاف‌ها پایان دهند و در ایتالیا ساختار جدیدی برقرار شد (Alberi, 1846, serie2: 3/142).

شاه تهماسب از ممبره به خوبی استقبال کرد؛ زیرا از چند سال پیش، با هجوم قوای سلطان سلیمان به تبریز مواجه بود؛ بنابراین به نامه ونیزیان پاسخ مثبت داد تا با اتحاد، «رومیه شومیه بدمذهب» را ویران کند و مملکت او را تصرف کند (ممبره، ۱۳۹۸: ۱۵۳).

پس از مدتی، شاه تهماسب از شنیدن خبر صلح ونیزیان با عثمانی خشمگین شد و تأسف خود را از صداقت‌نداشتن ونیزیان ابراز کرد و میکله ممبره را مرخص کرد. در نامه‌ای که خطاب به دولت ونیز نگاشته شد، این موضوع ذکر شد: «ناگاه به تواتر از افواه و السنه چنین استماع رفت که آن سلاطین نامدار در این ولا کس به رسالت به الکای رومیه شومیه فرستادند و عزیزمت صلح را جازم شده و مدعیات سابق و مضمون کتابات لاحق که در این ولا مصحوب میکایل بیک ارسال نموده بودند فسخ کرده بر سر قول خویش راسخ و جازم نموده‌اند» (ممبره، ۱۳۹۸: ۱۵۳).

خود ممبره نیز با اشاره به این واقعه، گواهی داد مصالحه ونیز با عثمانی باعث شد نزد همه درباریان رسوا شود؛ زیرا در همان زمان شاه آماده بود او را همراه با سفیرش به ونیز اعزام کند (ممبره، ۱۳۹۸: ۱۲۳).

اما این موضوع باعث نشد ونیزیان از کسب اطلاعات درباره رویدادهای ایران دست بکشند. درواقع، ونیزیان می‌دانستند آسودگی خاطر عثمانی از سمت شرق، آنها را متوجه غرب خواهد کرد. ونیزیان اطلاعاتشان را از کنسولگری‌های خود در شهرهای حلب، تانا، کافا، قسطنطنیه و قاهره دریافت می‌کردند. لشکرکشی‌های مداوم سلطان سلیمان قانونی به ایران، یکی از مسائلی بود که ونیزیان به آن توجه می‌کردند. ونیزیان که متوجه قدرت فزاینده امپراتوری عثمانی از زمان بر تخت نشستن سلطان سلیمان قانونی (۱۵۲۰ تا ۱۵۶۶م/۹۲۶ تا ۹۷۴ق) بودند، فعالیت‌های او را دنبال می‌کردند؛ چون لشکرکشی سلطان ترک به ایران، به معنی توقف جنگ با اروپایی‌ها بود.

اقتدار سپاه سلطان سلیمان که در بیشتر نبردها اروپایی‌ها را شکست داده بود، این انتظار را در ذهن‌ها پدید آورده بود که او توانایی به خطر انداختن موجودیت حکومت صفوی را داراست؛ اما تدابیر مناسبی که شاه تهماسب در پیش گرفت، باعث شد بقای حکومت جوان صفوی برای مدت‌ها تضمین شود. واکاوی این لشکرکشی‌ها از آنجا اهمیت دارد که به برقراری صلح آماسیه (۱۵۵۵م/۹۶۲ق) منجر شد. صلحی که سیاست خارجی شاه تهماسب در برخورد با اروپایی‌ها، به شدت از آن تأثیر می‌گرفت. از سوی دیگر بدیع‌بودن این گزارش‌ها، در شناخت رویدادها و حوادثی که به صلح آماسیه منجر شد، اهمیت دوچندانی دارد.

در منابع ایتالیایی‌زبان، تنها جووانی نیکولو دولیونو (Giovanni Nicolo Doglioni) (۱۵۴۸ تا ۱۶۲۲م/۹۵۵ تا ۱۰۳۱م)، مورخ نامدار ایتالیایی، از نخستین لشکرکشی سلطان سلیمان به ایران، مطالبی به رشته تحریر درآورده است. بنا به گفته او، سلطان

سلیمان ابراهیم‌پاشا را به جانب تبریز فرستاد و خود به دنبال او روانه شد؛ پس شاه تهماسب شهر را رها کرد و به مناطق کوهستانی عقب نشست و منتظر کمک ساکنان آلبانی شد که گرجی نامیده می‌شدند (Doglioni, 1622: 528). اینکه دولیونی گرجی‌ها را آلبانیایی می‌خواند به این علت است که در آثار مورخان و جغرافی‌دانان اروپایی، همچون استرابون (Strabo) و آریان (Arrian)، از ایران قدیم (جمهوری آذربایجان فعلی) و گرجستان با نام آلبانیا یاد شده است (رضا، ۱۳۶۰: ۱۷).

دولیونی گواهی می‌دهد سلطان سلیمان چندان متعرض تبریز نشد و عازم سلطانیه شد تا شاه تهماسب در آنجا به مقابله با او بیاید؛ اما اسیر کولاک شد و تلفات بسیاری داد؛ پس برای گذران زمستان عازم بغداد شد و در بهار راه تبریز را در پیش گرفت که شاه تهماسب باز به مقابله با او نیامد. سلطان سلیمان پس از اشغال تبریز و کسب غنائم بی‌شمار، راه بازگشت را در پیش گرفت. شاه تهماسب به یکی از ساتراپ‌های خود دستور داد ترک‌ها را تعقیب کند و با آنها وارد نبرد شود. آنها بیست و پنج هزار نفر از ترک‌ها را کشتند و ظفرمندان نزد صوفی بازگشتند.

سلطان سلیمان با مصیبت فراوان به قسطنطنیه رسید و چون افراد بسیاری را از دست داده بود، از ابراهیم‌پاشا متنفر شد. کینه مادر و همسر شاه به ابراهیم‌پاشا نیز مزید بر علت شد و سلطان به کشتن پاشای نگون‌بخت فرمان داد (Doglioni, 1622: 528).

از آنجا که قتل ابراهیم‌پاشا در سال ۹۴۲ق/۱۵۳۶م رخ داد، این توصیف به نخستین لشکرکشی سلیمان به ایران مربوط می‌شود. دولیونی درباره اعزام ابراهیم‌پاشا درست می‌نویسد؛ چون همه منابع هم‌سخن‌اند که با تحریک‌های اولامه تکه‌لو، ابراهیم‌پاشا عازم ایران شد. «چون اولامه سلطان تکه‌لو رفته بود و همه روزه

حکایت او این بود که به مملکت قزلباش می‌باید رفت و ابراهیم‌پاشا را مایل ساخته و فریب داده بود» (بوداق قزوینی، ۱۳۷۸: ۱۷۰).

درباره گرفتاری سپاهیان عثمانی در کولاک نیز منابع ایرانی اشاره‌هایی کرده‌اند؛ از آن جمله است تاریخ ایلچی نظام‌شاه: «اراده‌قادر بی‌زوال لشکر زمستان را حریف معرکه رومیان گردانید» (خورشاه قبادالحسینی، ۱۳۷۹: ۱۲۳). درباره علت قتل ابراهیم‌پاشا نیز دولیونی به بیراهه نرفته است. منابع ترکی دشمنی همسر سلطان سلیمان با ابراهیم‌پاشا و هزینه‌های سنگین متحمل‌شده در راه بغداد را از عوامل قتل او برشمرده‌اند (حقی اوزون چارشیلی، ۱۳۶۹: ۲/۳۸۵).

درباره لشکرکشی دوم سلطان سلیمان، در منابع ایتالیایی زبان مطلبی دیده نمی‌شود. از آنجا که لشکرکشی دوم بلافاصله پس از لشکرکشی نخست صورت گرفت، به احتمال وقایع‌نگاران هر دو را یکی شمرده‌اند. درباره لشکرکشی سوم، گزارشی مختصر به سنای ونیز ارائه شد. براساس این گزارش، پس از جنگ سال ۹۵۵ق/۱۵۴۸م که بنا به گزارش منابع ایرانی به تحریک القاص، برادر شاه تهماسب، رخ داد (بوداق قزوینی، ۱۳۷۸: ۲۰۱)، والی ارزروم به طور مرتب به مرزهای ایران دست می‌یازید؛ تا اینکه در سال ۹۵۹ق/۱۵۵۲م شاه تهماسب، اسماعیل‌میرزا را به مقابله او فرستاد. اسماعیل‌میرزا با خشونت فراوان برخی از استحکام‌های ترک‌ها را خراب کرد و شهرهای آردگیز و وان را ویران کرد؛ سپس از راه بغداد به ایران بازگشت (Alberi, 1844: 3, 2/201)؛ حقی اوزون چارشیلی، ۱۳۶۹: ۲/۳۸۷؛ اما درباره لشکرکشی چهارم که به پیمان صلح آماسیه منجر شد و سیاست خارجی شاه تهماسب به واسطه آن تکوین یافت، توصیف جامع و مفصلی در منابع موجود است.

بوداق قزوینی می‌نویسد در سال ۹۶۱ق/۱۵۵۴م

«خواندگار روم آمد و در این دفعه لشکری به هم رسیده بود که اندیشه و خیال از حساب و شمار آن عاجز بود» (بوداق قزوینی، ۱۳۷۸: ۲۰۹). واله اصفهانی نیز با اشاره به این لشکرکشی، می‌نویسد سلطان سلیمان مرتبه چهارم به تحریک اسکندرپاشای، حاکم ارزروم، به ایران لشکر کشید و «چون در هر رفت‌وآمد دستبردهای نمایان از سپاه ظفر پناه می‌دید، عاقبت از آن حرکات بی‌فایده منفعل گردیده» با شاه تهماسب از در صلح و صلاح درآمد و در سال ۹۶۱ق/۱۵۵۴م قرارداد صلح امضا شد (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۳۹۶).

درباره این رشته وقایع، جاکومو سورانتزو (Giacomo Soranzo)، سفیر ونیز در دربار سلطان مراد سوم، گزارشی در ۶ شعبان ۹۸۴/۸ نوامبر ۱۵۷۶، به سنای ونیز ارائه کرد. براساس مفاد این گزارش، تهماسب تبریز را ویران کرد و پایتخت را به جای دورتری انتقال داد؛ زیرا فهمید سلطان سلیمان با سپاه عظیمی به آن دیار آمده است. سلیمان بدون هیچ نبردی، تبریز را گرفت و در آنجا ساختن قلعه نظامی را شروع کرد؛ سپس به پیشروی ادامه داد؛ اما در نهایت به نتیجه‌ای دست نیافت و عقب‌نشینی کرد (Alberi, 1844, Serie3: 2/201). درباره تاریخ دقیق انتقال پایتخت از تبریز به قزوین، میان مورخان اتفاق نظر وجود ندارد و سال‌های متعددی ذکر شده است؛ هرچند قاضی احمد قمی در خلاصه‌التواریخ تاریخ آن را سال ۹۶۲ق/۱۵۵۵م می‌داند (قمی، ۱۳۵۹: ۱/۳۷۸).

از این لشکرکشی، گزارش کامل‌تری به سنای ونیز ارائه شد. راوی ایتالیایی که به هنگام قشلاق سلطان سلیمان در حلب بود، از لشکرکشی بزرگ سال ۹۶۰ق/۱۵۵۳م شرح مفصلی به نگارش درآورد. بنا به این گزارش، سلطان سلیمان تصمیم گرفت در واکنش به تحرک‌های اسماعیل‌میرزا در ارزروم و وان، خود به جنگ با ایران برود. شاه تهماسب چون از

که به دست می‌آورد خراب کند. او با احادیث مستند پیامبر و بزرگان دین، به سلطان فهماند خلاف دستورات اسلام عمل کرده است و رعایت نکردن دستورات دینی از جانب سلطان، باعث مرگ شاهزاده جهانگیر و شاهزاده مصطفی شده است؛ این‌گونه سلطان متأثر شد. او سلطان سلیمان را ترغیب کرد با ایران صلح کند و به او گفت پیش از این نزد شاه تهماسب رفته و او را نیز به صلح راضی کرده است. او قول داد ظرف یک‌ماه شاه تهماسب سفیری اعزام کند تا با اختیار کامل، صلح را به انجام برساند (Alberi, 1840, serie3: 1/268).

شاید پذیرفتن این داستان دشوار باشد؛ اما بعید است راوی ایتالیایی آن را جعل کرده باشد؛ زیرا دربارهٔ مسائلی از دین اسلام صحبت می‌کند که تصور جعل آن توسط فردی مسیحی سخت است. سلطان سلیمان عازم آماسیه شد و منتظر سفیر ایران ماند؛ اما به علت اینکه پس از عزیمت سلطان، بیگلربیگی‌های وان و بغداد به ایران تاخته و خسارت‌هایی وارد کرده بودند، ورود سفیر ایران به تأخیر افتاد؛ اما در نهایت، در ماه مارس ۱۵۵۵/ربیع‌الثانی ۹۶۲، سفیر به دست‌بوسی سلطان سلیمان آمد و پس از گذشت دو روز، قرارداد صلح نوشته شد؛ به این شرط که هرکس هر قلمرویی در تصرف داشته است، همان را نگه دارد (Alberi, 1840, serie3: 1/268).

در نتیجهٔ این لشکرکشی، از ترک‌ها سی‌هزار سوار و هجده‌هزار پیاده و بیست‌و‌چهارهزار شتر از بین رفت و توپخانه و اسباب و اثاثیهٔ بسیاری به جا ماند (Marco Guazzo, 1555: 180). این لشکرکشی‌ها به سلطان سلیمان نشان داد فتح ایران رویایی بیهوده و پوچ است و موفقیت‌های ترک‌ها در اروپا، دلیل خوبی برای کسب پیروزی در مواجهه با ایران نیست. سلطان سلیمان در لشکرکشی چهارم و آخرین خود، تلفات بسیار سنگینی متحمل شد و مجبور شد به

تصمیم ترک‌ها مطلع شد، برای رسیدن به صلح، یکی از سنجاقی‌های ترک اسیر در ایران را آزاد کرد و به قسطنطنیه فرستاد؛ اما سلیمان او را برگرداند و تلاش‌های شاه تهماسب نتیجه‌ای دربرنداشت. پس از چندی، سفیر ایران احضار شد و به او گفته شد: «اگر طالب صلح هستید، باید ایالت شیروان را تسلیم کنید و ذکر مدام علی(ع) را در قلمروتان بردارید». سفیر گفت که چنین اختیاری ندارد و مرخص شد. سلطان سلیمان تصمیم گرفت زمستان را در حلب بگذراند (Alberi, 1840, serie 3: 1/214). منابع دیگری نیز علت لشکرکشی سلطان سلیمان را واکنش به تحرک‌های ایرانی‌ها می‌دانند (حقی اوزون چارشیلی، ۱۳۶۹: ۳۸۸/۲؛ بوداق قزوینی، ۱۳۷۸: ۲۰۸).

در بهار، سلطان سلیمان با گذر از وان و ارزروم وارد ایران شد؛ اما همه جا صحرا بود و قحطی غلات بیداد می‌کرد. شاه تهماسب که می‌دانست به علت نداشتن توپخانه هیچ شانس ندارد، از رویارویی مستقیم خودداری کرد. کمبود ذخیرهٔ غلات و خستگی راه باعث شد لشکریان به بیماری‌های سختی، همچون اسهال خونی، دچار شوند. تلفات روزافزون سپاهیان و قحطی بی‌حد و نزدیک‌شدن زمستان، سلطان را بر آن داشت به کشورش برگردد (Alberi, 1840, serie3: 1/260).

راوی ایتالیایی در ادامه، داستانی را نقل می‌کند که شنیدن آن خالی از لطف نیست. او دربارهٔ چگونگی انجام صلح می‌گوید مردی پارسی به محضر سلطان رسید و با او به زبان فارسی صحبت کرد که سلطان آن را به خوبی می‌دانست. آنگاه افتخارات سلاطین عثمانی و شخص سلطان سلیمان را بیان کرد و بایدها و نبایدهایی را برشمرد که هر شاه متدین باید انجام می‌داد؛ سپس به سلطان خاطر نشان کرد در دین اسلام، از همه بدتر آن است که سلطانی انسان‌ها را بکشد و همهٔ شهرهایی را

پیمان صلح آماسیه تن دهد. با مطالعه در احوالات شخصی سلطان عثمانی، ستایش عملکرد هوشمندانه شاه تهماسب ممکن می‌شود.

پیمان صلح آماسیه بر رابطه شاه تهماسب با ونیز تأثیر صلح آماسیه در سال ۱۵۳۹/۹۴۶م به ایران اعزام شد و پس از ناکامی او در انجام مأموریت، وقفه‌ای سی ساله در رابطه ایران و ونیز پدید آمد. همان طور که اشاره شد، پایبند نبودن ونیزیان به پیشنهاد اتحاد با شاه تهماسب و انعقاد معاهده صلح با عثمانی باعث شد شاه میکل ممبره را مرخص کند. تا اینکه در سال ۱۵۷۰/۹۷۷م ونیزیان تصمیم گرفتند بار دیگر دست اتحاد به سوی ایران دراز کنند؛ پس وینچنتزو دی آلساندری (Vincenzo di Alessandri) عازم ایران شد. او مدت طولانی در قسطنطنیه اقامت کرد و در سال ۱۵۵۰/۹۵۷م به ونیز بازگشت. به دنبال درگیری ونیز با عثمانی در جنگ قبرس، آشنایی دی آلساندری با مسائل عثمانی باعث شد به ایران مأمور شود. به نظر می‌رسد ناکامی سلطان سلیمان در مواجهه با ایران، ونیزیان را دوباره متوجه قدرت ایران کرد. تا زمانی که سلطان سلیمان زنده بود، ونیزیان برای این ارتباط اقدامی انجام ندادند؛ اما با بر تخت نشستن سلطان سلیم دوم که به میگسار (Ubrico) مشهور بود، دولت ونیز برقراری رابطه با ایران را در دستور کار قرار داد. علت این کار، پیمان شکستن سلطان سلیم دوم بود. او در ۷ ذیحجه ۲۵/۹۷۴ ژوئن ۱۵۶۷، ابتدا پیمان صلح پدرش با ونیزیان را تمدید کرد؛ اما پس از چندی چون متوجه شد ونیزیان در دریای مدیترانه شرقی دو جزیره استراتژیک قبرس و کاندیا را در تملک دارند، به قبرس توجه کرد؛ چون از نظر او، در تملک داشتن این دو جزیره برای ناوگان عثمانی بسیار خطرناک بود.

پیمان صلح آماسیه تن دهد. با مطالعه در احوالات شخصی سلطان عثمانی، ستایش عملکرد هوشمندانه شاه تهماسب ممکن می‌شود.

تأثیر صلح آماسیه بر رابطه شاه تهماسب با ونیز

میکله ممبره در سال ۱۵۳۹/۹۴۶م به ایران اعزام شد و پس از ناکامی او در انجام مأموریت، وقفه‌ای سی ساله در رابطه ایران و ونیز پدید آمد. همان طور که اشاره شد، پایبند نبودن ونیزیان به پیشنهاد اتحاد با شاه تهماسب و انعقاد معاهده صلح با عثمانی باعث شد شاه میکل ممبره را مرخص کند. تا اینکه در سال ۱۵۷۰/۹۷۷م ونیزیان تصمیم گرفتند بار دیگر دست اتحاد به سوی ایران دراز کنند؛ پس وینچنتزو دی آلساندری (Vincenzo di Alessandri) عازم ایران شد. او مدت طولانی در قسطنطنیه اقامت کرد و در سال ۱۵۵۰/۹۵۷م به ونیز بازگشت. به دنبال درگیری ونیز با عثمانی در جنگ قبرس، آشنایی دی آلساندری با مسائل عثمانی باعث شد به ایران مأمور شود. به نظر می‌رسد ناکامی سلطان سلیمان در مواجهه با ایران، ونیزیان را دوباره متوجه قدرت ایران کرد. تا زمانی که سلطان سلیمان زنده بود، ونیزیان برای این ارتباط اقدامی انجام ندادند؛ اما با بر تخت نشستن سلطان سلیم دوم که به میگسار (Ubrico) مشهور بود، دولت ونیز برقراری رابطه با ایران را در دستور کار قرار داد. علت این کار، پیمان شکستن سلطان سلیم دوم بود. او در ۷ ذیحجه ۲۵/۹۷۴ ژوئن ۱۵۶۷، ابتدا پیمان صلح پدرش با ونیزیان را تمدید کرد؛ اما پس از چندی چون متوجه شد ونیزیان در دریای مدیترانه شرقی دو جزیره استراتژیک قبرس و کاندیا را در تملک دارند، به قبرس توجه کرد؛ چون از نظر او، در تملک داشتن این دو جزیره برای ناوگان عثمانی بسیار خطرناک بود.

بایلوی^۲ (Bailo) آنجا، یعنی مارک آنتونیو باربارو

(Marcantonio Barbaro)، این خطر را به سنا گوشزد کرد. نخستین بار در ۱۰ اشوال ۹۷۷/۲۸ مارس ۱۵۷۰، قاصدی از عثمانی اولتیماتوم سلطان را برای ونیز آورد که در آن خواستار استرداد جزیره قبرس بود. سنا تصمیم به جنگ گرفت و این باعث شد اتحاد مقدس (lega santa) تشکیل شود (Viallon, 2003: 10).

به این ترتیب، در مدتی که ونیزیان در اروپا مشغول رایزنی برای اتحاد علیه عثمانی بودند، تصمیم گرفتند ایران را نیز به هم‌پیمانی فراخوانند تا از دو سوی بر عثمانی حمله ور شوند؛ پس دی آلساندری روانه ایران شد. پیش از اعزام او، آنها نامه‌ای برای دولت ایران نگاشتند که خواجه‌علی، بازرگان تبریزی مستقر در ونیز، آن را به ایران آورد.

نامه دولت ونیز به شاه تهماسب

۱۲۷ اکتبر ۱۵۷۰/۱۷ جمادی الاول ۹۷۸

«اعلیحضرت و عالی جناب شاه تهماسب فرزند شاه اسماعیل... آلوده موجه نیگو دوجه ونیز با سلام و افتخار خوشبختی می‌گوید به خاطر دوستی قدیمی که همیشه سینیوریای (Signioria)^۱ ما و امپراتوری شما داشته است ما تصمیم گرفتیم سفیر خود را اعزام کنیم.» در نامه آمده بود چون بیشتر مسیرها در اشغال ترک‌هاست، ممکن است نامه با تأخیر به دست شاه تهماسب برسد و حامل آن خواجه‌علی، بازرگان تبریزی مستقر در ونیز، است. ونیزیان خاطرنشان کردند سلطان سلیم دوم پیمان صلح ونیزیان با پدرش سلیمان قانونی را برهم زده و دالماسی (Dalmacija)^۲ و قبرس را تصرف کرده است.

دولت ونیز با اشاره به آمادگی خود و دیگر حکومت‌های مسیحی، اعلام کرد هرگز با عثمانی صلحی نخواهد شد. آنها از شاه تهماسب خواستند در چنین موقعیتی علیه دشمن مشترک اقدام کند تا از دو طرف بر

شاه تهماسب جذابیتهی نخواهد داشت. پیش از این در نامه شاه به ونیز، بر این مسئله تأکید شده بود: «... در این وقت که این چهار پادشاه نامدار متفق شده باشد، وقت آن است که رایات نصرت آیات همایون ما نیز با عساکر منصوره متوجه آن اقالیم شده، جنود نامسعود رومیه شومیه بدمذهب را بضرب قهقهه تیغ آبدار... دمار از روزگار درآورده» (ممبره، ۱۳۹۸: ۱۵۰).

سفیر باید به شاه می‌گفت به علت اقامت درازمدت در قسطنطنیه، می‌داند سلطان ترک به شاه نظر مساعدی ندارد و اگر اکنون طور دیگری وانمود می‌کند، به علت جنگ با مسیحیان است و از آن بیم دارد که تهماسب نبرد علیه او را بی‌آغازد و خسارت سنگینی به او وارد کند. سفیر باید ضعف و فرسودگی ترک‌ها را به علت نبرد اخیر با مجارستان یادآور می‌شد. در پایان به سفیر سفارش شد چون هدایای درخوری به همراه ندارد، از شاه عذرخواهی کند و بگوید علت این امر آن بود که او می‌باید مخفیانه از قلمرو ترکان سفر می‌کرد (Documenti, Berchet, 1865: XXIII).

پس از تصویب اعزام دی آلساندری به ایران، سنا متن نامه ارسالی به شاه تهماسب را نیز تعیین و تصویب کرد. در این نامه، باز بر پیمان‌شکنی سلطان سلیم دوم تأکید شد؛ زیرا ونیزیان به خوبی می‌دانستند امکان اینکه شاه تهماسب حاضر شود پیمان صلح آماسیه را بشکند، بسیار کم است. درحقیقت، ونیزیان می‌خواستند به شاه تهماسب چنین تلقین کنند که سلطان سلیم دوم پیمان صلح آماسیه را دیر یا زود زیر پا خواهد گذاشت؛ پس بهتر است شاه پیش از آن آمادگی داشته باشد و برای مقابله با آن تمهیدی بیندیشد.

دی آلساندری باید در گفت‌وگو با شاه تهماسب تأکید می‌کرد ترکان اگر از سمت غرب آسوده‌خاطر شوند، بی‌تردید متوجه شرق می‌شوند و تعرض‌های

عثمانی حمله شود. ونیزیان عقیده داشتند به عثمانی اعتمادی نیست؛ زیرا تجاوز در روح این حکومت وجود دارد و با وجودی که الان تظاهر به دوستی می‌کند، انتظاری نیست که در زمان فراغ حال، متعرض شما نشود. عملی که اکنون به علت درگیری با مسیحیان قادر به انجام آن نیست. در پایان از شاه خواستند پیشنهاد عالی آنها را رد نکند و قدر این موقعیت خداداد را بداند (Documenti, Berchet, 1865: XXII).

استفاده ونیزیان از خواجه‌علی تبریزی، اقدامی هوشمندانه بود. آنها می‌خواستند از فردی ایرانی استفاده کنند تا اعتماد شاه را به خود جلب کنند. همان طور که روند وقایع این را نشان داد؛ اما لازم بود فردی ونیزی نیز عازم شود تا مأموریت اصلی به او محول شود.

سنای ونیز پس از این، مأموریت دی آلساندری را نیز برای او روشن کرد.

مأموریت دولت ونیز به وینچنتزو دی آلساندری:

۳۰ اکتبر ۱۵۷۰/۲۰ جمادی الاول ۹۷۸

«وینچنتزو! امیدواریم به خاطر تجربه‌ای که از رفتارهای ترک‌ها داری و از نفاق مابین سلطان ترک و شاه صوفی اطلاع داری، از تو بهترین خدمت را دریافت کنیم. تصمیم گرفته شد با مشورت شورای ده نفره^۱ تو را با نامه‌ها نزد شاه گران‌قدر ایران فرستاده تا وی را به نبرد علیه ترک‌ها ترغیب نمایم.» دی آلساندری باید به شاه تهماسب اطمینان می‌داد ونیزیان برای مقابله با عثمانی قدرتمندانه، چه از دریا و چه خشکی، اقدام خواهند کرد و همراه با سایر مسیحیان، ترک‌ها را مستأصل خواهند کرد (Documenti, Berchet, 1865: XXIII).

ونیزیان با توجه به تجربه سفر ممبره می‌دانستند اگر مسئله اتحاد اروپایی‌ها مطرح نشود، موضوع برای

جمهوری ونیز، اسپانیا، ناپولی، سیسیل، جنوا، مالت، پارما، فرارا، دوک ساویا (Duca Savoia)،^۹ گراندوک توسکانا، دوک اوربینو (Duca Urbino)،^{۱۰} جمهوری لوکا (Repubblica Lucca)^{۱۱} و دوک مانتووا (Duca Mantova)^{۱۲} تشکیل شد. در ۱۷ اکتبر ۱۵۷۱/۷ جمادی الاول ۹۷۹، در جنگ لپانتو، نیروهای اتحاد مقدس ناوگان عظیم عثمانی را درهم شکستند (Capponi, 2012: 271).

اما دی آلساندری که به همراه خواجه علی تبریزی از سوی دولت ونیز در ایران بود، موفق نشد به حضور شاه راه یابد. او در راه بازگشت به ونیز، در ژوئیه ۱۵۷۴/ربیع الاول ۹۸۲ در نامه‌ای که از لهستان نوشت، علت ناکامی خود را شرح داد.

دی آلساندری با گذر از توقات، ارزنجان، دربند و ارزروم وارد ایران شد و با گذر از تبریز، به قزوین رسید. شاهزاده حیدر میرزا که از ورود او اطلاع یافته بود، به استقبالش رفت و نامه دولت ونیز را از او گرفت تا به شاه تقدیم کند. دی آلساندری درباره مفاد نامه، توضیحاتی برای شاهزاده داد و از پیمان شکنی ترک‌ها سخن گفت و اینکه اینک نبرد با عثمانی آسان است. شاهزاده در پاسخ به دی آلساندری گفت شاهان عثمانی در سال نخست و دوم حکومت خود، هر پیمانی را نقض می‌کنند.

حیدر میرزا به دی آلساندری گفت باید محرمانه به حضور شاه برسد. شاهزاده در بیان علت این کار گفت چون چند وقت پیش که سفیر انگلیسی‌ها دست‌بوس شده بود، پاشای عثمانی حاضر را به نگرانی فرو برده بود؛ زیرا شاه انگلیس در اتحاد با فرانک‌ها بود. به گفته دی آلساندری، شاهزاده از او درباره اتحاد دریایی میان مسیحیان و حضور داشتن یا حضور نداشتن پرتغال و فرانسه پرسیده بود.

دی آلساندری در گزارش خود بیان می‌کند پس از

خود را به ایران از سر خواهند گرفت. دی آلساندری از مسیر آلمان و لهستان و والاشی به دریای سیاه رفت و با عبور از مونکاسترو (Moncastro)^۷ و سینوپ^۸ در نهایت وارد ایران شد (Paruta, 1645: 12).

نامه ارسالی دولت ونیز به شاه تهماسب:

۱۳۰ اکتبر ۱۵۷۰/جمادی الاول ۹۷۸

«به اعلیحضرت شاه ایران

ما می‌دانیم که چقدر پذیرش اعمال جفاکارانه برای شما عالی جناب تأسف آور است. اینکه یک شاه به شاه دیگری بدون هیچ دلیلی بی‌اعتماد باشد.» در نامه دولت ونیز ابراز شد چگونه سلطان سلیم ثانی ابتدا با شدیدترین سوگندها، پیمان صلحی را تأیید کرد که ونیزیان برای سالیان متمادی با عثمانی داشتند؛ اما پس از مدتی، سوگند خویش و پیمان را شکست. در ادامه، ونیزیان خاطر نشان کردند در برابر عثمانی به مدافعه روی آورده‌اند و با همکاری پاپ و شاه اسپانیا نبرد را ادامه خواهند داد. ونیزیان بی‌اعتمادی به سلطان ترک را یادآوری کردند؛ اینکه وقتی علیه یک نفر به پیروزی می‌رسد، به سمت فرد دیگری باز می‌گردد و اینک که از جانب ایران خیالش راحت است، به دنبال نبرد با مسیحیان است. در ادامه نامه، ونیزیان یادآور شدند اکنون که سلطان سلیم دوم با قوای خود در سمت غرب درگیر است، اگر شاه از جانب دیگر به عثمانی حمله‌ور شود، به طور حتم پیروزی را به چنگ خواهد آورد؛ پس افتخار جاودان از آن او خواهد شد و گسترش و افزونی قلمروش را در پی خواهد داشت (Documenti, Berchet, 1865: XXIV).

در این نامه، آنچه دولت ونیز مبنی بر اتحاد مسیحیان علیه عثمانی یادآوری کرده بود، همان اتحاد مقدس بود که به دنبال اولتیماتوم سلیم دوم و تصرف قبرس شکل گرفت. این اتحاد با شرکت دولت پاپ،

چندی، به او اعلام شد برای رفتن به حضور شاه باید صبر کند تا نامه او ترجمه شود؛ سپس گفتند چون دولت و نیز در نامه از خواجه‌علی تبریزی نام برده است، شاه منتظر است تا او نیز برسد. پس از چندی، خواجه‌علی به دربار رسید و پیش از اینکه دی آلساندری مطلع شود، به حضور شاه بار یافت (Berchet, 1865: 37). اطلاع‌نیافتن دی آلساندری از باریافتن خواجه‌علی تبریزی به حضور شاه، به‌خوبی روشن‌کننده اعتمادداشتن شاه تهماسب به اروپایی‌ها بود.

پس از باریافتن به حضور شاه، خواجه‌علی تبریزی شرح گفت‌وگوهای خود با شاه را برای دی آلساندری نقل کرد. او گفت ابتدا سه طاقه پارچه اعلامی و نیزی را به شاه هدیه کرد که به دستور شاه، آنها را به اندرونی زنان بردند. بازرگان تبریزی در شرح گفت‌وگوی خود گفت: «شاه از من سوال کرد که آیا پیمان اتحاد حقیقت دارد و در و نیز قحطی گندم است؟ پاسخ دادم که اتحاد برقرار است و در حال حاضر وفور گندم است و قحطی بیش از یک ماه نبوده است. شاه پرسید آیا در این یک ماه نان بود؟ پاسخ دادم آری؛ اما گران بود. شاه گفت این با اطلاعات یک چاووش از ارزروم در تضاد است که می‌گفت بر اثر قحطی نان نیست و مردمان بسیاری مرده‌اند» (Berchet, 1865: 37). اشاره شاه تهماسب به قحطی بزرگ سال ۹۷۷ق/۱۵۶۹م در و نیز بود (Paruta, 1645: 13).

شاه از شورش حاکم ترانسیلوانیا (Trancyvania)^{۱۳} و تدارکات و آمادگی سپاه متحدین نیز پرسش‌هایی کرد و خواجه‌علی جواب داد سیصد کشتی کوچک و بیست کشتی بزرگ و ناوهای بسیاری را دیده است که به توپخانه مجهز بوده‌اند که صد فروند از آنها به اسپانیا تعلق داشت و پنجاه فروند نیز از آن پاپ بود. شاه از خواجه‌علی درباره

جنگ کان‌دیا (Candia)^{۱۴} نیز پرسید. شاه از خواجه‌علی پرسید: «آیا راست است که آنجا سیصد دهانه آتش است؟ خواجه‌علی پاسخ داد که از کوچک و بزرگ با هم چنین رقمی می‌شود. قورچی‌باشی گفت که غیرممکن به نظر می‌رسد. شاه در پاسخ وی گفت باتوجه به امکانات، آنچه از توپخانه و مهمات و نیزیان بگویند باید باور کنی؛ زیرا از راه حلب و قسطنطنیه و دیگر جاها اطلاعات مزبور تأیید شده است. شاه گفت ای خواجه‌علی باید همه چیزهایی را که می‌دانی بگویی و من پاسخ دادم که چیزهای زیادی را دیده‌ام؛ اما نمی‌توانم به این زودی همه را بگویم. شاه گفت که من نباید فعلاً عزیمت کنم» (Berchet: 1865, 37).

به دنبال این واقعه بود که دی آلساندری نزد حیدر میرزا رفت و شکایت کرد سه ماه منتظر پاسخ است. شاهزاده نیز پاسخ داد با شاه صحبت کرده است و به نظر او، باتوجه به خصوصیات اخلاقی شاه، باید منتظر بماند. خواجه‌علی نیز به دی آلساندری توصیه کرد یک یا دو سال منتظر بماند تا شاه پیشرفت کار جنگ را ببیند و سپس پاسخ دهد؛ «زیرا وی شاهی محتاط است و اینک مسئله گیلان مانع از هر راه‌حلی است».

سفیر و نیزیان که روحیه خود را به طور کامل از دست داده بود و پول کافی نیز نداشت، با هدیه‌ای نزد امین خزانة (liebes)^{۱۵} رفت که بسیار به شاه نزدیک بود و از او خواست پادرمیانی کند تا او سریع‌تر اعزام شود. پس از دو روز، خزانة دار او را احضار کرد و گفت با شاه صحبت کرده و شاه اعلام کرده است: «که اکنون نمی‌تواند پاسخ نامه را بدهد و لازم نیست هم دی آلساندری و هم خواجه‌علی برای دریافت جواب بمانند و یکی می‌تواند مرخص بشود». به نظر می‌رسد دی آلساندری شکیبایی معمول سفیران را نداشته است.

خواجه علی آنها را راستی آزمایی کرد. شرح گفت وگویی شاه با بازرگان تبریزی نشان می دهد او از اوضاع اروپا بسیار آگاه بوده و از اتحاد مقدس و قحطی اتفاق افتاده در ونیز مطلع بوده است. از سوی دیگر، شاه توانایی نظامی ونیزیان را به خوبی می شناخت و در پاسخ به ادعای قورچی باشی که سخنان خواجه علی را اغراق آمیز خواند، تأکید کرد باتوجه به اطلاعات دریافتی اش از حلب و قسطنطنیه، حرف های خواجه علی تأییدشدنی است.

مسئله دیگر دل مشغولی تهماسب در گیلان بود که او را از توجه به امور دیگر باز می داشت. «در همین اوان مصطفی میرزا، فرزند شاه تهماسب، با ده هزار نفر برای سرکوبی شورش ها در گیلان به سر می برد» (Paruta, 1645: 26). به نظر می رسد اشاره پاروتا به ناآرامی هایی باشد که پس از به پایان رسیدن حکومت خان احمدخان، از آل کیا، در لشته نشا و لاهیجان صورت گرفت. خان احمدخان ابتدا با شاه تهماسب رابطه صمیمانه ای داشت؛ اما پس از چندی، شورش کرد و برای شاه تهماسب در سرهای فراوانی ایجاد کرد و در نهایت، دستگیر و زندانی شد (فومنی، ۱۳۱۴: ۳۸). نکته دیگر اینکه تهماسب انتظار داشت ابتدا پیشرفت های اتحادیه اروپایی علیه ترکان را ببیند و سپس دست به اقدام بزند.

به این ترتیب، دی آلساندری در ۱۲ نوامبر از دربار ایران عزیمت کرد و ترجیح داد تا پایان فوریه در تبریز بماند. برای او امکان پذیر نبود از راهی بازگردد که آمده بود؛ زیرا پاشای ارزروم به دنبال او بود و به هنگام عزیمت به ایران، سه چاووش را تا ایروان به تعقیب او فرستاده بودند. او در پایان فوریه از تبریز عزیمت کرد و با گذر از ارمنستان، به مرزهای گرجستان رسید. «در سرزمین گرجیان، دو روز بعد سنجاقی ترک ها که تحت امر سلطان سلیم دوم بود مرا احضار نمود و از من

خود دی آلساندری می گوید: «از وی تشکر کردم و برای خواجه علی دستورات شاه را توضیح دادم. او گفت که با کمال میل خواهد ماند و طول می کشد تا مال التجاره اش را بفروشد و وقتی جواب شاه را دریافت کند، عزیمت می کند. من که تمایل وی برای ماندن را دیدم و دریافتم وجود وی بهتر از من برای خدمت به سینیوریاست، روز بعد اجازه مرخصی را از حیدر میرزا گرفتم».

حیدر میرزا در گفت وگو با سفیر ایتالیایی اظهار تأسف کرد او معطل مانده است و علت آن را نکته سنجی دقیق شاه بیان کرد. دی آلساندری نیز به شاهزاده گفت سپاسگزاری او را به عرض شاه برساند و بگوید سینیوریای ونیز در هر موقعیتی از چیزی فروگذار نخواهد کرد. به خواهش خادم، دوازده زکینی (Zecchini) ^{۱۶} به شاهزاده داد و بابت فرش هدایی تشکر کرد. دی آلساندری این گزارش را در ۲۴ ژوئیه ۱۵۷۴/۲۴ ربیع الاول ۹۸۲ خطاب به دولت ونیز نگاشت (Berchet, 1865: 37; Archivio Cicogna codice, 1762).

این گزارش نکات بسیاری را روشن می کند؛ اینکه شاه تهماسب به خواجه علی، بازرگان تبریزی، بیش از دی آلساندری اعتماد داشت و او را به حضور پذیرفت؛ اما دی آلساندری را نپذیرفت. علت آن نیز در گزارش دی آلساندری این گونه ذکر شد که پیش از آن، حضور سفیر انگلیس باعث نگرانی سفیر عثمانی شده بود و شاه تهماسب نمی خواست با حضور نماینده ونیز، نگرانی ترک ها را بیشتر کند؛ اما خواجه علی تبریزی چون ایرانی بود، حضورش مشکل چندانی ایجاد نمی کرد.

بنابراین شاه با رفتاری بس محافظه کارانه، هم به واسطه شاهزاده حمزه میرزا از مأموریت دی آلساندری اطلاع یافت و هم با شنیدن صحبت های

دربار ایران بود، دولت ونیز به صلح با عثمانی مبادرت کرد که با ناراحتی شاه تهماسب و ترخیص سفیر ونیزی همراه شد.

پس از لشکرکشی‌های متعدد و بی‌نتیجه سلطان سلیمان قانونی به ایران، پیمان صلح آماسیه منعقد شد که بیش از دو دهه برپا ماند. پیمانی که تهماسب به هیچ وجه حاضر به برهم زدن آن نبود. با آغاز حکومت سلیم دوم و تعرض او به قبرس و دیگر متصرفات ونیزیان، به منظور مقابله با سلطان ترک، در اروپا اتحاد مقدس شکل گرفت. در همین راستا، خواجه‌علی تبریزی و دی‌آلساندری عازم ایران شدند تا شاه تهماسب را به هم‌پیمانی برای نبرد علیه عثمانی فراخوانند؛ اما علت‌هایی چند باعث شد او که شاهی محتاط بود و به علت مسئله ممبره از ونیزیان ذهنیت خوبی نداشت، سفیر ونیزی را به حضور نپذیرد. نگرانی از ناآرامی‌های گیلان مزید بر علت شد و شاه که نمی‌خواست با پذیرش سفیر ونیزی عثمانی‌ها را نگران کند، بهانه خود را مشاهده اقدام عملی از جانب اروپایی‌ها دانست و دستور به ترخیص سفیر داد. اقدامی که ناامیدی ونیزیان را به همراه داشت و باعث شد آنها به صلح با عثمانی مبادرت کنند.

پی‌نوشت

۱. در امپراتوری عثمانی هر ایالت به چند سنجاق تقسیم می‌شد و اداره آن به دست سنجاق‌بیگ بود.
۲. بایلو نامی بود که به مأمور ونیزی داده می‌شد که در شرق، وظایف کنسولی و سفارت را برعهده داشت.
۳. اتحاد مقدس نام پیمانی بود که در سال ۱۵۷۱م به پیشنهاد پاپ پیو پنجم و با شرکت دولت‌های ونیز، اسپانیا، مالت، جنوا، توسکانا و چندین ایالت دیگر ایتالیا علیه عثمانی شکل گرفت.
۴. Signioria: در اصل به معنای قدرت اربابی است؛ اما در اینجا منظور مجموعه دولت ونیز است.

پرسید که سپاهیان ایران در کجا بودند؟ من پاسخ دادم که اطلاعی ندارم؛ زیرا من نه از ایران که از سرزمین گرجیان می‌آیم. پس به دریای سیاه رفتم و نهایتاً به ترابوزان رسیدم و عازم قسطنطنیه شدم.» سفیر از آنجا به دانوب رفت و سپس به مولداوی رسید. مدتی در رومانی اقامت کرد و در نهایت نوشت: «اینک در کراکویا در لهستان هستم».

۲۵ ژوئیه ۱۵۷۲م وینچنتزو دی آلساندری (Documenti, Berchet, 1865: XXV).

دی آلساندری در گزارش مشروح دیگری که در ۲۴ سپتامبر ۱۵۷۲/۶ جمادی‌الاول ۹۸۰ برای شورای ده نفره (Consiglio dei Dieci) فرستاد، شرح کاملی از دربار شاه تهماسب و خاندان او ارائه کرد. در کتاب سفرنامه‌های ونیزیان به ایران، این گزارش به اشتباه با نام سفرنامه دی آلساندری معرفی شده است؛ در حالی که گزارش مزبور فقط گزارشی رسمی از وضعیت دربار و اوضاع ایران، به هنگام اقامت دی آلساندری در ایران است و در منابع ایتالیایی‌زبان، با نام سفرنامه از آن یاد نشده است (Documenti, Berchet, 1865: XXVI).

با ناکامی مأموریت دی آلساندری، دولت ونیز چون از جانب ایران کمکی دریافت نکرد و شاهان اروپایی از اتحاد مقدس خارج شدند، باوجود پیروزی‌های درخشان در لپانتو، در ۹۸۰ق/۱۵۷۲م با ترک‌ها معاهده صلح را امضا کرد. پیمانی که به عقیده پائولو پاروتا (Paolo Paruta)، مورخ و سیاست‌مدار ونیزی، گریه‌آور بود (Paruta, 1645: 213).

نتیجه

در سال ۱۵۳۹/۹۴۶ق، ونیزیان با اعزام میکله ممبره به دربار شاه تهماسب، خواستار اتحاد با ایران علیه ترکان عثمانی شدند؛ اما زمانی که سفیر ونیزی در

۶. قمی، قاضی احمد، (۱۳۵۹)، خلاصه‌التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران.
۷. ممبره، میکله، (۱۳۹۸)، سفرنامه، ترجمه ساسان طهماسبی، قم: مجمع ذخائر اسلامی.
۸. هوشنگ مهدوی، عبدالرضا، (۱۳۵۵)، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوره صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم، تهران: امیرکبیر.
۹. واله اصفهانی، محمدیوسف، (۱۳۷۲)، خلد برین، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: میراث مکتوب.

ب. لاتین

10. Alberi, Eugenio, (1839), *Relazioni degli ambasciatori veneti al senato*, 15 vol, Firenze: insegna di Clio.
11. Berchet, Guglielmo, (1865), *La repubblica di Venezia e la Persia*, Torino: G.B. Paravia e comp.
12. Capponi, Niccolo, (2012), «*Lepanto 1571, la lega santa contro l'impero ottomano*». Milano: ISBN 978-88-565-0202-2.
13. Doglioni, Giovanni. Nicolo, (1622), *Compendio storico universale di tutte le cose notabile sucesse nel mondo dal principio della sua creation finhora*, Venetia: apresso Nicolo Misserini.
14. Guazzo, Marco, (1555), *Historia di Marco Guazzo di tutti I fatti degni di memoria del mondo*. Vinegia, Italia: apresso Gabriel Giolito.
15. Paruta, Paolo, (1645), *Historia vinetiana*, Vinetia: presso Tomaso Giunti e Francesco Baba.
16. Viallon, Marie, (2003), «*Guerre e paci veneto-turche dal 1453 al 1573*», HAL Id: halshs-00565464. Luisa Secchi Tarugi. Guerra e pace nel Rinascimento, Jul 2003, Chianciano-Pienza, Italy. pp.47-60.

ج. مقاله

۱۷. بیگدلی، علی، (۱۳۸۵)، روابط خارجی ایران عصر صفوی، نشریه زمانه، ش ۵۰، ص ۲۲ تا ۳۳.

۵. Dalmacija منطقه‌ای در شرق دریای آدریاتیک که امروزه در کرواسی قرار دارد.
۶. شورای ده‌نفره: اساس قدرت ونیز عبارت بود از شورای کبیر که عضویت در آن از سال ۱۲۹۷ م موروثی و منحصر به خانواده‌های درجه اول شد. قدرت اجرایی در دست شورای ده‌نفره بود که شورای کبیر آن را انتخاب می‌کرد.
۷. بندری در اوکراین در سواحل دریای سیاه.
۸. شهری در ترکیه امروزی.
۹. دوک منطقه‌ای در جنوب ایتالیا.
۱۰. دوک منطقه‌ای در ایتالیای مرکزی.
۱۱. جمهوری مستقر در مرکز ایتالیا.
۱۲. دوک منطقه‌ای در لومباردی ایتالیا.
۱۳. منطقه‌ای در کشور رومانی.
۱۴. شهری در جزیره کرت یونان.
۱۵. در اصل کلمه‌ای آلمانی به معنای گنج است.
۱۶. پول طلای ونیزی.

کتابنامه

الف. کتاب

۱. بوداق منشی قزوینی، (۱۳۷۸)، جواهرالانخبار، تصحیح محسن بهرام‌نژاد، تهران: میراث مکتوب.
۲. حقسی اوزون چارشیلی، اسماعیل، (۱۳۶۹)، تاریخ عثمانی، ترجمه دکتر ایرج نوبخت، تهران: کیهان.
۳. رضا، عنایت‌الله، (۱۳۶۰)، آذربایجان و اران (آلبانیای قفقاز)، تهران: ایران‌زمین.
۴. فومنی، عبدالفتاح، (۱۳۱۴)، تاریخ گیلان، رشت: انجمن سالنامه و تألیفات دبیرستان دولتی شاهپور رشت.
۵. قبادالحسینی، خورشاه، (۱۳۷۹)، تاریخ ایلیچی نظام‌شاه، تصحیح محمدرضا نصیری، کوئچی هانه دا، تهران: آثار و مفاخر فرهنگی.

